

را که میبایست بر نداشتند ولی کوششها و جانبازیهای مجاهدان باری این نتیجه را داد که لکه ننگ پیش آمد سوم تیر ۱۲۸۷ را از دامن تاریخ ایران بشوید.)
این را سفیر روس خواستار شده بود که لیاخوف بیمارستان آمده و خود را بسرداران آزادی سپارد و زینهار خواهد و آنان زینهارش بخشند و راه دهند از ایران بیرون رود و خواهش کرده بود یکی از سران آزادی تابانک شاهنشاهی که نزدیکترین جا بمیدان توپخانه و قزاقخانه بود آمده او را بدرقه نماید. (بدینسان کشنده میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین از ایران بیرون رفت و کیف را خود را ندید ولی پس از چندی در قفقاز بادست کر جیان کشته گردید. (*))

محمد علیمیرزا که زیر یرق بیگانه پناهنده شده و خود رشته کارها از هم گسیخته بود بایستی سران آزادی چاره‌ای جویند و راهی باز کنند و چنین پیداست که سردار اسعد و سپهدار و دیگر همدستان ایشان اندیشه‌ای در این باره نداشتند این بود هنگام پسین انبوهی از ملایان و درباریان و آزادیخواهان و بازرگانان در بهارستان گرد آمدند و انجمنی بنام مجلس عالی برپا نموده با سردار اسعد و سپهدار و دیگران فراهم نشسته بگفتگو درآمدند و چون از انبوهی کاری پیش نمی‌رفت یک کمیسیونی از بیست و اند تن بر گزیده رشت را بدست ایشان سپردند و این کمیسیون که بیشتر اندامهای آن از سران آزادیخواهان بودند از همان ساعت بکار پرداخته محمد علیمیرزا را از پادشاهی برداشت و پسر سیزده ساله او احمد میرزا را پادشاهی ایران برگزیده عضدالملک رئیس ایل قاجار را پیشکار او گردانید. همان ساعت نوشته‌هایی در این باره نوشته شده برای فرستادن نزد محمد علیمیرزا و احمدشاه و سفارتخانه‌ها و دیگر جاها آماده گردید. نیز چگونگی باتلگراف به علمای نجف و شهرها آگاهی داده شد. و چون کابینه نیز از میان رفته و کسی بعنوان وزیر یا رئیس الوزراء در میان نبود کمیسیون کسان پائین را بوزیری برگزید:

(*)) پس از شورش و لشکر یکی لیاخوف بجنرال دیکین پیوسته بود، سپس در سال ۱۲۹۹ گریخته بانام آمده و در تابستان که خود نشیمن گزید و بیکروز که همراه سر کرده انگلیسی از کوچ‌های بانام میگذشت سه تن با او برخورد و با رولور بشلیک برداختند و او پس از چند ساعت در بیمارستان در گذشت. چنین گفته شد که بیسته دستور کشتن او را داده بود.

سپهبدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله، ناصر الملک وزیر خارجه (تا آمدن او مشار السلطنه جای او را داشت) فرمانفرما وزیر عدلیه، مستوفی الممالک وزیر مالیه سردار منصور وزیر پست و تلگراف. و چون سررشته کارها در دست خود کمیسیون بود رئیس الوزراء برنگزیدند. نیز به یفر مخان ریاست نظمیته تهران و بمصمام السلطنه حکمرانی اصفهان را سپردند. (* بکسان دیگری بهر کدام کاری دادند) نیز نمایندگانی برگزیدند که نزد محمد علی میرزا رفته چگونگی را با او آگاهی دهند سپس نزد پسرش رفته مرده پادشاهی رسانند. این نمایندگان روز یکشنبه بیست و هفتم تیر نخست آهنگ دیدار محمد علی میرزا را کردند ولی محمد علی میرزا ایشان را پذیرفته بازبان نمایندگان روس وانگلیس آگاهی فرستاد که هماندم که از سلطنت آباد بیرون آمده چشم از پادشاهی پوشیده و بیرون آمده است. اما احمد میرزا همان روز را همراه کسانی از درباریان و دیگران از نزد پدر و مادر خود بیرون آمده در کالسکه پادشاهی نشسته با سلطنت آباد رفت و در آنجا عضد الملک و دیگران گرد او را گرفته نوشته کمیسیون فوق العاده را برایش بخواندند و چون اینگونه کارها ارجحی در تاریخ ندارد اینست بکوتاهی از آنها می گذریم.

بدینسان محمد علی میرزا از پادشاهی برکنار شده رشته کارها بدست کمیسیون فوق العاده و وزیران نوین افتاد و در سراسر ایران از این پیش آمد شادبها نمودند و پنج شب و روز چراغانی کردند. ولی اگر کسی بفهرست وزیران می نگریست و اندامهای کمیسیون را میشناخت بایستی چندان شادی نماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمد علی میرزا و در باغشاه از همدستان او بودند و این در خور هر گونه شگفت است که پس از آنهمه خونریزی در نخستین گام حکمرانی مشروطه دست اینان در میان باشد. آیا هوادار اینان که بوده؟ آیا چگونه مردم این ناروایی را در نمی یافتند؟ از همینجاست که میتوان پی بر از تاریخ برد!

حکایت بینیم کارها چه پیشرفتی داشت: دولت نوین بار سنگینی را بردوش گرفته بایستی آن را بجایی رساند. نخست بایستی محمد علی میرزا را از ایران روانه نماید. پس از (* مصمام السلطنه از روزیکه اسپهان را بگرفت حکمرانی آنجا را داشت کمیسیون نیز آن را پذیرفت.

آن نیاز کردن مجلس کوشد. در باره مجلس از همان روزها دستور بر گزیدن نمایندگان داده شد. اما در باره محمدعلیمیرزا یکرشته دشواریها بمیان آمد. زیرا پاره گوه‌های (جواهرات) پادشاهی که در دست او بود با خود بسفارتخانه برده و همچنین میخواست بازپس نهد. از آنسوی دیده‌هایی که در آذربایجان و دیگر جاها داشت بایستی بدولت واگذار نماید. نیز وامهای گزافی که بیانک روس و دیگران داشت بایستی آنها را بپردازد و دولت پرداختن آنها را بعهده گیرد. این دشواریها تا چند هفته زمینه کشاکش و گفتگو میمانه او و کمیسیون گردید چنانکه خواهیم آورد.

این را در جای دیگری گفته‌ایم که دولت از سالهای دراز تنگدستی داشت و در ماه‌های آخر بیکبار دست محمد علی میرزا بسته شده بود و بارها میکوشید از دودولت روس و انگلیس وامی دریابد و نمیتوانست. در این هنگام دولت نوین نیز با آن سختی دچار آمده و راهی جز گرفتن پول از توانگران بعنوان اعانه نمیدید و چون بیشتر درباریان پیشین و بدخواهان آزادی توانگران بودند فرصت نیکویی بدست دولت افتاده از هر کدام اندازه گزافی طلبیده و بازور سر پنجه مجاهدان از همگی دریافت مینمود. این کار بدی نبود اگر با همه یکسان رفتار مینمودند و کسانی را نادیده نمی‌انگاشتند از کسانی که اندازه گزافی دریافت داشتند ظل السلطان بود که همینکه بر افتادن محمد علی میرزا را شنید بخاک ایران درآمد ولی در کیلان بندش کردند و تا پول هنگفتی (صد هزار تومان) نگرفتند آزادش نمودند (*).

دیگری از کارها دنبال کردن دشمنان مشروطو کیفر دادن بکسانی از ایشان بود که پنج تن را نا بود کرده و چند تن را بزندان انداختند و یا از تهران بیرون کردند. در چنین هنگامی که پس از قزاق‌های دراز در ایران حکمرانی توده بنیاد مییافت اگر دلها پاک بود و دستهای آلوده بکارها نمی‌پرداخت و محکمه‌ای از داوران پاکدامن برپا شده بکنانه همگی رسیدگی میشد از این راه بنیاد استواری برای کارهای آینده گزارده می‌گردید. ولی اینها هیچ یک در میان نبود و تنها کسانی گناهکار و شایسته داوری شمرده میشد که

(* میانه سردار احمد و ظل السلطان دشمنی دیگر نیز بود و آن اینکه ظل السلطان پدر سردار احمد را

گفته بود، در این پیش آمدها پای آن کینه دیرین نیز در میان بوده

دشمنی های آشکار با مشروطه کرده و یا با دست خود آدم کشته باشد و کسی را برای پشتیبانی و نگهداری نداشته باشد (اینست عین الدوله را که در آغاز مشروطه آن سیاهکارها را کرده و یازده ماه در پیرامون تبریز نشسته و هزاران مردان غیرتمند و جوانان دلیر را بخون آغشته و بداندان مردم شهر را دچار کرسنگی ساخته بود گناهکار نمیدانستند ، نیز کسانی که در باغشاه گرد محمد علی میرزا را گرفته و در همه کارهای ننگین لیاخوف دست داشتند و این زمان بیشرمانه روی بسوی آزادیخواهان آورده بودند بدنامی شمرند بلکه با آغوش بازایشان را میپذیرفتند . ولی چند کسی را گناهکار میشمردند و بخون آنان تشنه بودند.

نخست کسی که دچار کيفر گردید مفاخر الملك بود از این مرد نام برده ایم . در طهران حکمرانی داشت و از بدنهادی بخون آزادیخواهان تشنه شده سخت دنبالشان میکرد . چنانکه اسمعیل خان نامی را با دو کس دیگر گرفتار کرده بدست محمد علی - میرزا سپرد و او فرمان داد اسماعیل خان را در بیرون باغشاه از دوازده آویزان کردند . دو تن دیگر را سفارت انگلیس میانجی شده از مرگ آزاد ساخت . يك کار دیگر مفاخر الملك کشتن آقا مصطفی اشتیانی و سه تن همراهش بود که در شاه عبدالعظیم خانه گرفته بعنوان همراهی بایست نشینان آنجا نشیمن گرفته بودند و دسته ای از اوباش بادستور مفاخر الملك شبانه بر سرشان ریخته کشتارشان کردند.

چون محمد علی میرزا بسفارت روس رفت دانسته نیست از چه رو این مرد باوی همراهی نکرد و در بیرون ماند و سپس چون در شهر نمی توانست زیست با جامه ناشناس بیرون آمده آهنگ مازندران نمود و شاید میخواست بقفقازشتابد ولی یکی از سرشناسان لاریجان او را شناخته و دستگیرش کرده روز سوم مرداد به تهران آورد و بنظمیه سپرد . دولت نوین دستور داد محکمه ای بر گزیدند و از او باز پرس پرداختند . و در همان روزها صنیع حضرت را نیز دستگیر کردند و او را هم بمحکمه سپردند . مفاخر الملك چون کارهایش آشکار بود محکمه حکم بکشتن داد و روز ششم مرداد او را به بیرون باغشاه برده در همانجا که اسماعیل خان را آویزان کرده بودند نگاه داشته تیر بارانش کردند .

اما صنیع حضرت کارهای او ~~در چند جا نوشته ایم~~ . آشوب توپخانه و سیاهکاریهای

چندروزه قاطر چیان و کشتن میرزا عنایت و پیش آمدهای دیگر که ما در تاریخ مشروطه آورده ایم از کارهای او بوده هم نوشته ایم که دارالشوری در باره او و همدستانش پافشاری نشان داد که با همه پشتیبانی محمدعلی میرزا او را با اسماعیل خان وسید کمال مقتدر نظام دستگیر کرده چوبکاری نمودند و سپس هر چهارتن را بکلات فرستادند. لیکن پس از بمباردمان دارالشوری محمدعلی میرزا تلگراف کرد ایشان را آزاد کردند و باشکوه و پذیرایی فراوان روانه تهران کردند که بهر شهری که میرسیدند کارکنان دولتی پیشواز و پذیرایی از ایشان مینمودند و چون بتهران نزدیک شدند محمدعلی میرزا چهل اسب که هشت اسب دم قرمز دولتی میان آنها بود بجلوایشان فرستاد و درباریان پیشواز با شکوهی کردند و در باغشاه میهمانی بنام آنان دادند از اسماعیل خان و مقتدر نظام آگاهی نداریم چه شدند و چه کردند شاید از سر گذشت خود پند آموخته پی کار خویش رفتند که پس از آن دیگر نامی از ایشان برده نشده. سید کمال در تهران بود و پس از برافتادن محمد علی میرزا بقره داغ گریخته بر حیم خان پناه جست. (*) اما صنیع حضرت این باریش از پیش با مشروطه خواهان دشمنی مینمود و در روزهای آخر که آزادیخواهان بتهران نزدیک میشدند و محمد علی میرزا از بهر نگهداری خود شهر بسیج سپاه میکرد صنیع حضرت دسته ای از او باش را بر سر خود گرد آورده و با آنها تفنگ و فشنگ داد و چنانکه گفتیم بهارستان و مسجد سپهسالار سنگر او و پیر وانش بود که در برابر آزادیخواهان ایستادگی نتوانسته در يك جنگ کوتاه آنجا را از دست هشتند. پس از پناهندگی محمد علی میرزا بسفارت روس اینمرد نیز بیم کرده نهان گردید. ولی زود دستگیر افتاد و بمحکمه سپرده شد و چون سیه کاریهای او در خور پوشیدن نبود محکمه حکم بکشتن داد و همان روز ششم مرداد که مفاخر را در بیرون شهر تیرباران کردند این را نیز در درون شهر در میدان توپخانه از همان درختی که میرزا عنایت را بدار آویخته بودند آویزان کردند. انبوهی از مردم در میدان و پیرامون آن از بهر تماشا گرد آمده بودند. (پس از آن نوبت بحاج شیخ فضل الله نوری رسید) از اینمرد هم سخن بسیار در

(*) پس از آن بتبریز آمده و نام خود را دیگر ساخته چند سالی در آنجا میزیست و اکنون در نهر است.

داستان سال یکم و دوم مشروطه آورده ایم و کشاکشهای او را با مجلس نگاشته ایم . سپس در زمان خود کامگی محمد علی میرزا او همچنان با مشروطه دشمنی میکرد و میتوان گفت از چیز هایی که شاه قاجار را بستیزه با توده دلیر میساخت یکی هم ایستادگی های سخت حاج شیخ فضل الله بود که با همه نوشته های علمای نجف در باره او از راه برنمیگشت . در ماههای آخر که محمد علی میرزا بستوه آمده گاهی میخواست با مشروطه خواهان از در نرمی در آید در اینجا نیز یکی از کسانی که جلورامی گرفتند حاجی نوری بود . چنین میگویند امیر بهادر و کسانی را از نزدیکان محمد علی میرزا بحاجی نوری سرسپردگی بوده که هر گاه او از دشمنی با مشروطه بر میگشت آنان هم بر میگشتند . هر چه هست حاج شیخ فضل الله بزرگترین بدخواه مشروطه شناخته شده و نامش بر زبانها افتاده بود و در ماههای آخر خود کامگی محمد علی میرزا که آقاسید علی یزدی و باره ملایان دیگر فرصت را از دست نداده مشروطه خواهی نمودند و خود را از بدنامی بیرون آوردند و حاج شیخ فضل الله تنها ماند کینه مردم بر او فروتر گردید و کار با آنجا رسید که با همه چیز کمی محمد علی میرزا کسانی آهنگ کشتن او را کردند و کریم نامی گلوله باو انداخت ولی چندان کار کرد نیفتاد و خود کریم دستگیر شد . باری پس از برافتادن محمد علی میرزا حاج شیخ فضل الله را نیز با چند تن از بستگانش بگرفتند و در محکمه بیازپرس و داوری پرداختند و در باره او نیز حکم کشتن دادند . ما از این محکمه و از داوران آن و چگونگی محاکمه هیچگونه آگاهی نداریم و این شکفت که با آنهمه روزنامه ها که همین هنگام آغاز شده بود و سپس شماره آنها بسیار فروتر گردید در این باره ها چیزی نوشته نشده . (*) حاج شیخ فضل الله را کوبا روز نهم مرداد بدار آویختند و اینست روز هشتم سیم تلگراف را میانه تهران و نجف آزاد گزاردند تا هر کسیکه خواستار بود بی آنکه پولی بپردازد بنجف تلگراف کرده از علمای آنجا در باره شیخ نوری پرسش کند و این از بهر آن بود که مردم عامی نشورند و چنین میگفتند علماء نجف او را بیرون از دین و خونس را هدر گردانیده اند پرفسور براون چیزهایی را در باره هنگام دارا و بختن شیخ نوری آورده که ما آگاهی درستی نداریم ولی این

(*) کوبا چند ورقی جداگانه درباره این محاکمه چاپ شده بود ولی ما آنها را ندیده ایم .

اندازه را درست میدانیم که حاج شیخ فضل الله چون پیاپی دار رسید خود را نباخت و رسته خویشتن داری را از دست نداد و بخونسردی با مردم سخنانی گفت.

(پس از آن نوبت با جواد نباشی نامی رسید که او را نیز در میدان توپخانه بدارزدند) ولی ما آگاهی درستی از او نداریم و گویا چندان گناهی نداشته است .

(پس از همه نوبت بمیر هاشم دوجیی رسید) ما این را بهتر میشناسیم تا دیگران را و او کارهای او را در تبریز از آغاز مشروطه خواهی تا هنگامیکه انجمن اسلامی را برپا کرد و پس از آن جنگهای دوجی و سرخاپ با دیگر محله ها آغاز شد در بخش های دوم و سوم تاریخ مشروطه نوشته ایم / باید گفت گناه آن خونریزی بهایش از همه بگردن اینمرد و ملایان اسلامی نشین بود . و گر نه اگر محمد علیمیرزا سپاه بر سر تبریز میفرستاد جنگ با ایشان در درون شهر رخ نمیداد و آن سختی را پیدا نمیکرد . پس از برافتادن دوجی در مهر ماه ۱۲۸۷ که اسلامی نشینان پراکنده شدند و مجتهد و امام جمعه و دیگران هر یکی بدیبهی خزیدند و بگوشه نشینی پرداختند میر هاشم از پشت گرمی که بمحمد علیمیرزا و امیر بهادر داشت و آنگاه خودمرد جنبنده و نا آرامی بود بگوشه نشینی خرسندی نداده روانه تهران گردید و پس از رسیدن باینجا یکبار نزد محمد علیمیرزا رفت . ولی پس از آن دیگر نامی از او در میان نبود و ما هیچگونه آگاهی درباره ماههای آخر او نداریم / تا هنگامیکه روز دوشنبه هفدهم مرداد در میدان توپخانه درجه اولونظمیه بالای دارش میبینیم . پس از برافتادن محمد علیمیرزا اینهم با جامه ناشناس از تهران بیرون رفته بوده ولی در لواسان گرفتار شده و بشهرش آوردند و چون اونیز گناهاش درخور پوشیدن نبود محکمه بیدرنک حکم کشتن داد و چون در میدان توپخانه بدار آویختند گناهاش را بر تخته ای نوشته از روی سینه اش آویزان کردند .

مینویسند / او چون گرفتار شد هزار لیره زر در بغل داشت که باید گفت بهای دین و آبرو و جانش بوده و از محمد علیمیرزا و این و آن دریافته بوده)

(از میر هاشم سخن شگفتی باز میگویند و آن اینکه در آغاز جنبش تبریز که مردم بقونسولگری انگلیس پناهنده شدند و اینمرد یکی از پیشروان بود و بارها جلو مردم ایستاده از مشروطه ستایش میکرد و سود آن را باز مینمود یکروز در میان سخنانش

گفت: «هر کسیکه بمشروطه وتوده خیانت کند یا بر سردار میرود یا از دو چشم کور شده در بیخ دیوارها بکدایی مینشیند» با این جمله ها بدبخت سرنوشت خود را باز مینموده و باید خوشنود باشد که بر سردار رفته و کارش به بیخ دیوار نشینی نکشیده. (اینها بودند آنانکه از میان هزاران دشمنان مشروطه کیفر مرگ یافتند. از چند تن که بند کردند میرزا عبدالرحیم مدیر روزنامه اقیانوس وسید محمد یزدی و آخوند آملی و پسر نقیب السادات و حاجی میرزا علی اکبر نویسنده شیخ فضل الله بود. از کسانیکه از ایران بیرون راندند یکی سعدالدوله وزیر خارجه و رئیس الوزرای آخرین کابینه خود کامکی و دیگری امامجمعه تهران بود). سعدالدوله نیز پشتیبانی از خودی و بیگانه داشت ولی چون مرد سرسختی بود و بآن زودی سر بمشروطه فرو نیاورد اینست دچار کیفر گردید. نیز مجدالاسلام مدیر ندای وطن را از تهران بیرون راندند. اینمرد از نخست بد نام بود و در سالهای یکم و دوم مشروطه که روزنامه مینوشت بیشتر هواداری از این و آن میکرد چندانکه روزنامههای دیگر از این کار اودلتنگی داشتند و گاهی در پرده نکوهشهایی مینمودند. پس از برافتادن مجلس دانسته شد با درباریان پیوستگی داشته و با پول ایشان سفری باسپهان کرد و این کار را همگی دانستند. با اینهمه چون دوباره مشروطه بر پا شد و بار دیگر روزنامهها آغاز یافت او نیز روزنامه خود را چاپ مینمود ولی چند شماره چاپ نیافت که دستگیرش کردند و با حکم محکمه از تهران بیرونش کردند).

(در همان روزها سید حسن مدیر جبل المتین نیز گرفتار زندان گردید. اینمرد که از پیشروان آزادی بشمار میرفت) و چنانکه نوشته ایم (در روز سوم تیر ماه میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین وقاضی ارداقی را جوانمردانه بخانه خود برد و بنگهداری برخاست و سپس که آنان را دستگیر کردند خود را بسفارت انگلیس رسانید و از آنجا همراه دیگران از ایران بیرون رفت و گویا چند ماهی در قفقاز میزیست تا داستان کیلان پیش آمد. در این هنگام او هم برشت آمده روزنامه خود را در آنجا آغاز نمود. پس از آن چون تهران گشاده شد و همه رانده شدگان دسته دسته باینجا میشتافتند او نیز بتهران آمد و روزنامه را در اینجا دنبال نمود ولی هفت شماره بیشتر پراکنده نشد که

روزنامه برای همیشگی بسته شد و بر سید حسن حکم سه سال زندان دادند. زیرا در شماره شش روزنامه گفتاری چاپ کرده بود که نکوهشهای بسیار از عرب داشت (این را در جای دیگر گشاده تر خواهیم گفت که این سردستگان آزادی و شناختگان که محمد علی میرزا از ایران بیرون کرد و دسته دسته در قفقاز و استانبول و اروپا پراکنده شدند و یکسال کمابیش در آنجا ها درنگ داشتند چون آراستگی آن کشورها و پیشرفت کار اروپا را میدیدند و از اینسوی پریشانی ایران را بیاد میآوردند بخود می شوریدند و با اندیشه های کوتاه خود هر یکی مایه پریشانی شرق را چیز دیگری مینمیداشت و هر کدام از پیشرفت های اروپا يك گوشه آنرا بسیار پسندیده سرچشمه فیروزیهای آن میشمرد. اینست این هنگام که دوباره بایران باز گشتند ره آورد های شکفتی از پندار و انگار با خود آوردند و همین که از راه رسیدند به بیرون ریختن آنها پرداختند. اگر روزنامه های آن زمان را دیده باشید هنگامه شکفتی برپا کرده اند و خود یکی از زیانهای بزرگ پراکندن این پندارهای نابجا و نارسا بوده. یکدسته از آنان پایه پریشانی شرق را دین اسلام می شمردند و بی آنکه از تاریخ آگاهی درستی داشته این بدانند که میانه پیدایش اسلام و این زمان ما سیزده قرن بیشتر گذشته است و در این زمان صدناروایی میانه مردمان رواج گرفته و چندین پیش آمد بنیان کنی از داستان مغول و تیمور و مانند آن پدید آمده که مایه پریشانی شرق اینها بوده چیزی نادانسته از زوی کمان نگار شهابی مینمودند و داد نادانی میدادند. در شماره شش جبل المتین نیز چنین گفتاری بود و نویسنده اش نام برده نشده (ملایان چندان شوریده بودند که کشتن سید حسن را میخواستند ولی سپس از خود آنان کسانی بمیانجیگری برخاست و داستان با سه سال حکم زندان پایان رسید) (*)

(*) داوران این محکمه را میشناسیم. یکی از آنان کسی است که در محکمه پادشاه نیز داور بوده است.

و این نمونه ای از نادانیه های آنروز تهران است.



رفتنی محمدعلی میرزا از ایران و کارهای دیگر

چون محمد علی میرزا از تاج و تخت بی بهره گردیده پسرش نام پادشاهی یافت هم خود او و هم راهانش وهم نمایندگان سیاسی روس و انگلیس که بهمدستی یکدیگر نكهداری او را بگردن گرفته بودند وهم سررشته داران دولت نوین همگی بر این بودند او را با هم راهانش از ایران بیرون فرستند و کسی را راه دیگری باندیشه نمیرسید و خود آن روز راه دیگری نبود. زیرا او را بند نمیتوانستند نمود و اگر در گوشه‌ای نشیمن میدادند آسوده نمینشست و مایه آشوب میکردید. کم زیان ترین راه این بود که از ایران بیرون فرستند و از همان روز های نخست این گفتگو آغاز شد. ولی بکرشته دشواریها بمیان افتاده جلو این کار را گرفت. زیرا از یکسوی محمد علی میرزا و امهای کزافی بیانک روس و کسان دیگری از بستگان روس و انگلیس داشت که اینهنگام آنها را وام دولت وانموده از گردن خود بیرون میکرد. زاستی راهم آن پولها بیشتر در کارهای دولتی دررفته بود. از این سوی محمدعلی میرزادر آذربایجان ديه‌های بسیاری خریداری کرده و این زمان آنها را دارایی خویشان بشمار می‌آورد و چنین میخواست بدولت ایران بفروشد. گفتگوی بزرگتر دیگری درباره کوه‌های دولتی در میان بود. زیرا محمدعلی میرزا پاره آنها را گرو گزاده و پاره‌ای را فروخته و با باین و آن بخشیده بود و چیزهایی را نیز همراه خود میداشت.

تا آغازهای شهریور ماه در این زمینه ها سخن میرفت تا بیمانی نهاده شد و با آگاهی از نمایندگان روس و انگلیس پیمان نامه‌ای در چند بند نگارش یافت که اینک کوتاه آن را در اینجا می‌آوریم:

در باره کوهرها آنچه نزد محمد علی میرزا بود پس داد و نمایندگان دولت بگردن گرفتند که هر چه سپس دانسته شود نزد اوست بگیرند و آنهاییکه کسر و گزارده بود نوشتهای آنها را بنولت سپرد. و امهای او را دولت ایران بگردن گرفت. همه دیده هایش از آن دولت گردید. سالانه صد هزار تومان دررفت زندگی برای خود او و خاندان و بستگانش دولت بگردن گرفت که سال بسال بپردازد با این شرط که محمد علی میرزا آرام نشسته با شوقتن ایران نکوشد و دولت روس زبان داد که نگهبانی از او کرده نگزارد بچنان کوشش برخیزد. نیز نهاده شد که هر گاه محمد علی از روستان بیرون رفته بکارهایی برخاست و یا با دست دیگران در خاک دیگری با شوقتن ایران کوشید دولت دررفت سالانه را بریده و نپردازد.

(این کوتاه شدن پیمان نامه ایست که نوشته شد و پذیرفته گردید. پس از آن روز هجدهم شهر یورچهار ساعت پس از نیمه روز محمد علی میرزا با خاندان خویشان همراه امیر بهادر و مجلل الملك و ارشد الدوله و کسان دیگری از زرکنده با هنگ بیرون رفتن از ایران روانه گردید. صدویست قزاق ایرانی با یک سر کرده روسی و سه تن سواره هندی و سه تن سواره قزاق روسی پاسبانی او را داشتند. نیز دو نماینده از سفارتهای روس و انگلیس پهلوی او بودند. چون شاه از سفارت بیرون آمد دستهای انبوهی برای تماشا ایستاده و همگی خاموش و آرام بودند، از کسی جنبشی پدیدار نگشت و کسی سخنی نکفت. در میان راه نیز از تهران تارشت و از آنجا تا اتزلی که بیست روزه رفتند هرگز پیش آمدی نشد. از اتزلی شاه بر کشتی نشسته روانه گردید.)

امیر بهادر و مجلل الملك و ارشد الدوله و موقر السلطنه که همراه محمد علی میرزا رفتند باید گفت جان بدر بردند و گرنه راه صنیع حضرت و میرهاشم را پیش می گرفتند و خواهیم دید از مجلل و ارشد چه کارهایی سر زد و پایان کار ارشد الدوله و موقر را خواهیم آورد.

(پس از بیرون رفتن محمد علی میرزا کمیسیون بیست و اندتن نیز برآکنده گردید و وزیران درکار خود آزاد شدند و چون بایستی کسی بنام رئیس الوزراء باشد سپهسالار را باین نام خواندند و چون ناصر الملك نیز از آمدن بایران خودداری داشت علاء السلطنه

بجای او وزیر خارجه شد. این نیز یکی از پیرامونیان محمدعلی میرزا بود که پس از برافتادن او رو باینسوی آورد و این هنگام وزیر نیز گردید. پس از دیری فرمانفرما از وزارت عدلیه کناره جسته و ثوق الدوله بجای او گزارده شد.

(یفرمخان که ریاست نظمی را داشت بخوبی از عهده کار بر میآمد و شهر را بسامان میداشت. ولی مجاهدان که بانبوهی در طهران گرد آمده و دسته‌هایی نیز از خود اینجا بآنان پیوسته بودند گاهی نابسامانی‌هایی پدید میآوردند. از جمله در شهر بور ماه دو مجاهد کسی را کشتند که اگر سزا نمیدیدند از اینگونه آدمکشی فراوان رخ میداد. اینست هر دورا دستگیر کردند و پس از باز پرس بهر دوسزا دادند). ولی داستان مجاهدان تهران در اینجا پایان نرسید و خواهیم دید که یکرشته کارهای ناروایی پدید آمد.

در این هنگام چنانکه برجستگان و شناختگان میکوشیدند از هر راهی است خود را بمیان مشروطه خواهان اندازند و نیز نگاه‌بکار میبردند از توده‌عامی نیز همان کوشش را بکار میبردند و چون راه بجای بالاطر نداشتند و نمیتوانستند وزیر یا نماینده مجلس بشوند رو بدسته مجاهدان میآوردند و هر یکی تفنگ شکسته کهنه‌ای پیدا کرده و مچ پیچ بهیاسته در کوچه‌ها میگردید و خود را مجاهد مینامید. این داستان در خود تهران شهرت داشته و اینان را مجاهدان روز شنبه میخواندند. زیرا روز آدینه که محمدعلی میرزا از میان رفته جنگ فرونشست از فردای آن اینان پدید شدند. اینان بیش از دیگران آزار مردم میکوشیدند و خود بایستی بکوشند. زیرا از مجاهدی همین يك نشان را داشتند و بس. این سبکیها در تهران همیشه فراوانست و از هر چیزی تنها برویه کاری خرسند میگردند.

(در این هنگام شماره روزنامه‌ها نیز رو بفرونی داشت و گذشته از روزنامه نگاران پیشین کسان دیگری باین کار پرداخته بودند. ولی چه مینوشتند؟ چه میتوانستند اوست؟ کدام راهی را بروی خود باز داشتند؟.. یکمشت بیمایه خودشان هم نمیدانستند چکاره‌اند و چه میخواهند! یکدسته وزیر یا نماینده مجلس گردیده یا بکارهای بزرگ دیگری دست یافته و یکدسته بی بهره شده هیاهو مینمودند! يك روز دولت را نکوهش

میکردند. یکروز از توده بدمیکفتند. آنچه امروز میگفتند فردا وارونه آنرا میسرودند. در هر گفتاری راه گزافه میبمودند.

چند تنی که اروپا را دیده و یا از قفقاز بر گشته بودند هر یکی پندارهایی ارمنان آورده بودند و کم کم در ایران تخم اروپاییگری می افشاندند. دیگران نیز از آنان پیروی مینمودند.

در این هنگام که بنیاد کهن خودکامی بر افتاده و زندگی رنگ دیگر میگرفت مردان دانا و خردمندی میبایست که راهی بروی مردم باز کنند و زندگانی و خوی و همه چیز را بر روی بنیاد استواری گزارند. ولی چنین مردانی کجا بودند؟! از آنهمه نویسندگان یکی را این باندیشه نمیرسید که کسانی را که دیروز در باغشاه پهلوی محمدعلیمیرزا بودند و آنهمه بیدادگرهای لیاخوف بیگانه را بادیده، دیده کوچکترین تکان بخود نمیدادند و امروز بمیان آزادیخواهان آمده وزیر و نماینده میشدند نکوهش کند. از بس در بندسود خود بودند زبان چنین ناروایی را در نمیآفتند یا اگر در میآفتند سود خویش را در خاموشی میدیدند.

از نامهای این روزنامهها ما جبل المتین و ندای وطن و مجلس و شرق و ایران نو و نجات و تمدن و تهذیب را دانسته ایم. جبل المتین و ندای وطن را نوشتیم که چندان نیابید. ولی دیگرها پیشرفت مینمودند.

در این چندماه که در تهران این کارها پیش میرفت در شهرهای دیگر بیشتر آرامش بود. تو گوئی مردم همگی چشم بیایخت دوخته نگران و اسپین کشاکش آزادی و خودکامی بودند و اینست تکانی بخود نمیدادند و سپس چون آزادی فیروز در آمد در همه جا آزادیخواهان پابمیدان نهادند و دست اندر کار شدند و دیگران بگوشه خاموشی خزیدند در این چند گاه تنها در زنجان سر گذشت دلسوز عظیمزاده پیش آمد. یکی هم سواران قره داغی و شاهسونان در آذربایجان تاخت و چپاول مینمودند. سپس هم آشوب اردبیل رویداد که ستارخان از تبریز برای فرونشاندن آن فرستاده شد. لیکن در آخرهای مهرماه ناگهان آشوب اردبیل برنگ دیگری در آمده شاهسون و ایلهای قره داغی یکبار جنبش نمودند و عنوان هواداری محمد علیمیرزا را پیش کشیدند و باردبیل ریخته آنجا

را فرو گرفتند و کار با آنجا رسید که روسیان سپاه فرستادند. نیز از تبریز و تهران لشکرها روانه گردید و تا دیری ستونهای بسیاری از روزنامه‌های روس و انگلیس پراز گفتگوی این پیش آمد بود تا پایان رسید. این نخستین گرفتاری دولت نوین ایران بود و جای خوشنودیست که در سایه دلیری و کاردانی یفرمخان و دیگر سردستگان بفیروزی انجام گرفت و چون ما این داستانها را در گفتار جداگانه خواهیم آورد در اینجا از آنها در می گذریم.

چنانکه گفته ایم در همه جا سرگرم بر گردیدن نمایندگان دارالشوری بودند و دولت میکوشید هر چه زود دارالشوری را باز کند و اینست چون نمایندگان تهران برگزیده شدند و نمایندگان آذربایجان و پاره شهرهای دیگر نیز رسیدند در بند دیگران نبوده در بیست و چهارم آبانماه (یکم ذی قعدة) مجلس را باز کردند. از چند روز پیش بسیج جشن دیده و تهران را آذین بسته بودند و آنچه میبایست دریغ نگفته بودند. داوید فریزر و دیگران گفتگوی دراز از آرایش و شکوه این جشن نگاشته و چگونگی در آمدن نمایندگان و وزیران و شاه و نایب السلطنه را بیهارستان یکایک ستوده اند. ولی چنانکه گفته ایم ما باین گونه چیزها کمتر میپردازیم و اینست گزارده میگذریم.

همانروز تلگرافهای تبریک از دولتهای جهان رسیده بود همه را خواندند و چون سه چهار روزه باعتبار نامه های نمایندگان رسیدگی کردند از روز سیام ابان مجلس بکار پرداخت و همان روز آقای مستشارالدوله را بریاست برگزید. بدینسان پس از هفده ماه باردیگر دارالشوری در ایران بازورشته کارها بدست نمایندگان توده افتاد. در آن هنگام جز امید و خوش گمانی در دلها نبود. ولی خواهیم دید چه چیزها پیش آمد. در همان روزها مجلس بیک کار بسیار بجایی برخاست و آن اینکه در یک نشست از جانشانیدهای مجاهدان و کوششهای مردانه همگی کسانی که در آن یکسال و چند ماه زمان شورش دست اندر کار بودند ارجشناسی کند و سپاسگزارد و برای گفتار در آن روز تاریخی کسانی را از شناختگان نمایندگان برگزید. و چون آن روز فرا رسید و مجلس برپا گردید نخست رئیس مجلس اندک سخنی رانده زمینه گفتگو را نشان داد. پس از آن آقای تقی زاده بگفتار درازی پرداخته و چون میبایست کشتگان راه آزادی را یاد

کند بسیاری از ایشان را نام برد: «دوسید (سید عبدالحمید وسید حسن) که درابتداء مشروطیت درطهران شهید شدند» و «یک عالم بزرگوار (شیخ محمد باقر اصطهباناتی) که در شیراز شهید شد» و «سلسله شهدای دوره انقلاب حاج میرزا ابراهیم آقاوکیل» و میرزا جهانگیرخان و ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ وقاضی قزوینی و سلطان العلمای خراسانی را یکا یک یاد کرد. از کشتگان تبریز از کسی نام نبرده چنین گفت: «چنانچه بنده میدانم قریب هزار نفر بیشتر در تبریز کشته شدند» از تهران اسدالله خان و آقا رضا را نام برده گفت: «در همین مجلس کشته شدند» سپس بار دیگر با آذربایجان بازگشته شماره کشتگان تبریز را که هزارش میسر دو باره بر زبان آورد (*). سپس ملا اما موردی را که در اردبیل بدار زدند و سید حسن شریفزاده و میرزا سعید سلماسی را یاد نمود. پس از آن جنبش کیلان و اصفهان را یاد آوری نموده ولی از کشتگان ایشان کسی را نام نبرد. سپس بجافشانیهای بیگانگان پرداخته گفتگو از مجاهدین قفقازی و ارمنی و گرجی کرده چنین گفت: «در تبریز خودم خاطر دارم که وچهل و نه نفر آمدند و نه نفر بر گشتند» (**). پس از آن بیاد باسکرویل آمریکایی پرداخت و در پی آن کشتگان تهران را یاد کرده میرزا مصطفی را نام برد. در پایان همه یحیی میرزا را گفت که از گزندیکه در باغشاه دیده بود و از آسیب در بدریها پس از بازگشت بتهران رنجور شده در گذشت. نیز حسام الاسلام را شمرد که گرفتار سل شده بود و نماند.

پس از او آقای حاج سید نصرالله تقوی بسخن پرداخته یاد کوششها و ایستادگی های علمای نجف را کرد و مجلس سپاس نامه ای بنام ارج شناسی از کوششها و پا فشاریهای شادروانان حاجی میرزا حسین تهرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاج شیخ عبدالله مازندرانی بیرون داده در پایان آن نام آقایان سید عبدالله و سید محمد طباطبایی را نیز برد.

(*) ما نمیدانیم این شماره برای کشتگان تبریز از کجاست و چرا آنرا بیایی می گفته. در تبریز بیگمان

با دو هزار این کشته داوود.

(**) ما نمیدانیم این شمارش را از کجا آورده. اگرچنان و قفقازیسان و ارمنیان یکجا نیامدند و آنگاه زمانیکه دسته های نخستین ایشان آمدند نفی زاده در تبریز نبود و در دوره مرگته شماره ایشان کمتر از سیصد بوده و آنچه بازماند برنگشتند و با داستان ۱۳۳۰ در تبریز بودند.

پس از آن آقای ونوق الدوله بگفتار پرداخت و او مردانکیهای مردم آذربایجان و غیرتمندان تبریز بویژه سردارملی و سالارملی را یاد کرد و چنین گفت: گذشته از آنکه اینان پیش از همه پادرو راه جانبازی گزاردند و از اینرو بر همه پیشی دارند اگر در سختیها و فشارها که این آزاد مردان یکسال گرفتار آن بودند نگریسته شود برتری آنان بر همه جانبازان نیز دانسته خواهد شد. من در تاریخ جهان مانند این سرگذشت شگفت انگیز را کمتر دیده ام که سختیها و آسیبها تا بآن اندازه بر گروهی رو آور کردند و سر رشته داران کشور بدشمنی ایشان برخاسته همگی نیروهای کشور را گرد آورده بر سر ایشان فرستند و باین پس نکرده از دزدان و تاراجگران و حرامیان نیز یاری خواهند در این اندازه هم نایستاده راه روزی را بروی ایشان بسته دارند و با اینهمه سختیها آن گروه از پا ننشسته دست از کوشش بر ندارند تا هنگامیکه با روزی خود برسند. چنین آزاد مردانی که یکسال درست هر روز زیر بارانهای آهن و آتش پا میفشاردند و هر زمان تنهای بخون آغشته برادران خود را در پیرامون خود میدیدند بهترین مایه دلخوشی برای ایشان همین است که امروز مجلس شورای ایران را زنده شده جانبازیهای خود می بینند و کنون که آواز سپاسگزاری توده ایران بگوش جهانیان می رسد بر ماست که هم زبان وهم آواز از جانفشانیهای ایشان ارجشناسی نماییم. سپس سپاسنامه پایین را پیشنهاد نمود که مجلس آن را بپذیرد و برای سردار و سالار بفرستد و مجلس پیشنهاد او را پذیرفت:

سپاسنامه

مجلس شورای ملی جانبازیها و فداکاریهای جنابان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالارملی و سایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیبت ارباب ظلم و عدوان میدانند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی غیرتمندان آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده اند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید.

پس از آقای ممتازالدوله بسخن آمده یاد کوششهای سپهدار و شورشیان

کیلان و سردار اسعد و بختیاریان را کرد و از روی پیشنهاد او سپاس نامه پایین پذیرفته گردید :

تشریح نامه

مجلس ملی از فداکاری ها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت سپهدار اعظم و رؤساء و افراد مجاهدین و حضرت سردار اسعد و امراء عظام و رؤساء و افراد ایل جلیل بختیاری که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقبال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت را تقدیم مجاهدین و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده اند برای این دو وجود محترم از خداوند متعال مسئلت مینماید .

پس از آن تقی زاده باردیگر بگفتار برخاسته نیکوییهای اندامهای کمیته ایران در پاریس و پرفسور براون و مسترانج و لورد لامنگتون را یادآوری کرد .



سپس اسدالله میرزا کارهای کمیسیون عالی را که پس از برافتادن محمد علی میرزا روی کار آمده بود یادآوری کرد و دانسته نیست کدام جانبازیهای آنان را در خور سپاس گزازی می انگاشت و کدام کوشش ها را در خور یادآوری در چنان مجلس می شمرد . و این نمونه ایست که چگونه اینان کارهای بی ارج خود را با جانبازیهای گرانبهای مجاهدان برابر می گرفتند .

پس از و آقا سید حسین اردبیلی بیاد کوششهای انجمن سعادت استانبول برخاست و از

رورنامه جبل المتین کلکته نام برده درخواست نمود بنام سپاس گزاردن بردارنده آن کیفرسید حسن خان برادرش را که در زندان بود سبکتر گردانند .

پس از آن ادیب التجاریاد کوششهای ایرانیان قفقاز کرد . در پایان همه وزیر - زاده نامی بنام خود و یارانش از جماعتی که قائمه مسلکشان بر روی نوع پرستی استوار و در اجرای مقاصد نوعیه و حریت از جان شیرین خود میگذرند « یادآوری کرد و دانسته نیست کیان را میخواست و یارانش کجا بودند .

بدینسان نشست پایان رسید . دوباره میگوییم این یکی از کارهای نیک

مجلس بود .

جنبش زنجان

در زنجان از صد سال باز دو ملای بنام برخاسته: یکی ملا محمد علی در زمان محمد شاه که پیروان فراوان داشت و چون با حکمران زنجان کشاکش نموده جلوستمکاری های او و پیروانش را میگرفت محمد شاه او را بتهران خواست و در اینجا نگاهش داشت ولیکن چون محمد شاه مرد ملا محمد علی از بیراهه خود را بزنجان رسانید و بهمدستی پیروان خود بشورش برخاست که داستانش در تاریخها نگاشته شده. دیگری ملا قربانعلی در آغاز مشروطه بود که دوبار شهر را بشوراند و کار را بخونریزی رسانید. ملا قربانعلی بیای ملا محمد علی نمیرسید. ولی این نیز همچون او زندگانی ساده ای پیش گرفته دلها را بسوی خود گردانیده بود و پیروان انبوهی داشت. و چون مشروطه بادستگاه او نمساخت ناگزیر بدشمنی آن برخاست. هر چه هست ملا قربانعلی در آن کشاکش اگر هم سود خود را میجست جز بلندی نام و آوازه و افزودن بر شماره پیروان را نمیخواست و همچون دیگران چشم پول گرفتن از محمدعلیمیرزایا تزدیکی با او را نداشت. نخستین شورش زنجان در سال دوم مشروطه بود که سعد السلطنه حکمران خود را با بدترین حالی از آنجا بیرون کردند. سعد السلطنه را چنانکه ما میشناسیم از کسان نیک دربار قاجاریست و در سالهای واپسین پادشاهی ناصرالدین که ده سال در قزوین حکمرانی داشته تا توانسته بر آبادی آن شهرویران کوشیده و بنیاد های بزرگی از خود بیاد کار گزارده.

ولی چون در آغاز مشروطه در زنجان حکمرانی یافت با اینکه در آنجا انجمن ولایتی باز شده و آزادیخواهان اندک جنبشی مینمودند و همگی هوای او را داشتند و